



ORIGINAL RESEARCH PAPER

The Determination of Expediency by the Islamic Ruler and its Relationship with the Will of the People in Imamiyyah Political Jurisprudence

Zahra Khazaei¹, Mousa Bayat*², Sara Akhondi³

Received:

30 Jun 2025

Revised:

31 Aug 2025

Accepted:

10 Sep 2025

Available Online:

22 Sep 2025

Keywords:

Procrastination
of Proceedings,
Fair Trial,
Criminal
Proceedings,
Judicial
Management.

Abstract

The limits of the authority of the ruler of the Islamic state have long been one of the important and controversial issues in the space of Imamiyyah political jurisprudence. The purpose of the present study, which was compiled using a descriptive-analytical method and library tools, is to explain the determination of expediency by the ruler of the Islamic state and its relationship with the will of the people within the framework of Imamiyyah political jurisprudence. The findings of the present study show that the determination of expediency by the ruler of the Islamic state in the space of political jurisprudence is carried out through the mechanism of government decree. The will of the people in the form of the concept of custom has been accepted by later fundamentalists, including Imam Khomeini (RA), in the process of determining expediency by the ruler of the Islamic state. Issuing a government decree does not always mean determining expediency and issuing a decree contrary to the opinion and will of the public; rather, in the form of a government decree, the Islamic ruler can create legitimacy for the will of the people in cases where custom and the will of the people conflict with traditional principles, rules, and rulings. This is the crystallization of Imam Khomeini's (RA) view regarding the equality of the authority of the Supreme Leader with the authority of the Infallible Imam (AS).

1 Student, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2* Assistant Professor, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

3 Assistant Professor, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Please Cite This Article As: Khazaei, Z; Bayat, M & Akhondy, S (2025). "The Determination of Expediency by the Islamic Ruler and its Relationship with the Will of the People in Imamiyyah Political Jurisprudence". *Interdisciplinary Legal Research*, 6 (3): 31-43.



This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0)

مقاله پژوهشی

(صفحات ۳۱-۴۳)

تشخیص مصلحت توسط حاکم اسلامی و مناسبات آن با اراده مردم در فقه سیاسی امامیه

زهرا خزائی^۱، موسی بیات^{۲*}، سارا آخوندی^۳

۱. دانشجو، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. استادیار، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. استادیار، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۵ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

چکیده

حدود اختیارات حاکم حکومت اسلامی از دیرباز یکی از موضوعات مهم و مورد اختلاف در فضای فقه سیاسی امامیه بوده است. هدف از پژوهش حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای گردآوری شده است، تبیین تشخیص مصلحت توسط حاکم حکومت اسلامی و مناسبات آن با اراده مردم در چارچوب فقه سیاسی امامیه می‌باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تشخیص مصلحت توسط حاکم حکومت اسلامی در فضای فقه سیاسی از طریق سازوکار حکم حکومتی صورت می‌پذیرد. اراده مردم در قالب مفهوم عرف، در فرآیند احراز مصلحت توسط حاکم حکومت اسلامی از سوی اصولیین متأخر از جمله امام خمینی^(ع) مورد پذیرش قرار گرفته است. صدور حکم حکومتی همیشه به معنای تشخیص مصلحت و صدور حکم بر خلاف نظر و اراده عامه مردم نیست؛ بلکه در قالب حکم حکومتی، حاکم اسلامی می‌تواند در موارد تعارض عرف و اراده مردم با اصول، قواعد و احکام سنتی، برای اراده مردم مشروعیت ایجاد کند. این امر همان تبلور دیدگاه امام خمینی^(ع) در ارتباط با برابری قلمرو اختیارات ولی فقیه با اختیارات امام معصوم^(ع) می‌باشد.

کلمات کلیدی: مصلحت، حکم حکومتی، حاکم اسلامی، ولایت فقیه، فقه سیاسی.

مقدمه

۱- بیان مسأله: مصلحت از اساسی‌ترین مفاهیمی است که در سالیان اخیر و مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه فقه شیعه نمود و ظهور بسیاری یافته است؛ زیرا عنصر مصلحت مقوله‌ای مفید و موثری است و در شریعت شیعه احکام تابع مصالح و مفاسد بر شمرده شده‌اند اما با توجه به اینکه این عنصر در حوزه حکومت و نظام سیاسی، تاثیر مضاعف داشته و جز جدایی‌ناپذیر با حوزه اداره امور کلان جامعه به حساب می‌آید؛ از این رو ضرورت بحث و بازخوانی مولفه مصلحت در پیامد انقلاب اسلامی ایران به طور جدی مورد توجه قرار گرفته است و به دفعات، در گفتار و عبارات بسیاری از فقیهان معاصر، مانند امام خمینی استفاده شده است و مباحثی که در خصوص ضرورت این مسئله در جامعه به وجود آمد، به تشکیل نهادی به نام مجمع تشخیص مصلحت انجامید و در صورتی که نمایندگان مجلس شورای اسلامی، قانونی را تصویب کرده و شورای نگهبان حکم به انطباق مفاد آن با شریعت نداده باشد، با وجود عدم تایید شرعیت قانون مصوب نمایندگان مجلس توسط فقیهان شورای نگهبان و در سایه اصرار نمایندگان مجلس، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود و مصلحت اندیشی‌های این نهاد، به جهت اجرا، به عنوان قانون، مورد پذیرش قرار گرفته و به اجرا در می‌آید. از دغدغه‌های انتخاب موضوع مورد بحث در این پژوهش اهمیت بررسی جایگاه مصلحت و کاربرد آن در فقه کشور در بعد سیاسی است. چالش استفاده از مصلحت در فقه، آرا و نظریات را در دو گروه جای داده است این اختلاف، گونه‌های مختلفی از استنباط و اجتهاد را به خصوص در حوزه فقه سیاسی رقم زده و در موارد مختلفی از تصمیم‌گیری‌ها و اجرای احکام، در حوزه نظام سیاسی، و اداره کلان جامعه اعم از سیاست‌ها و خط مشی‌ها در حوزه‌های قانون گذاری، اجرایی و قضایی آثار متفاوتی از خود بروز داده است. مصلحت را نخستین بار اصولیون اهل سنت به کار بردند. با توجه به اهمیت مصلحت و آثاری در که ابعاد مختلف می‌تواند در زندگی فرد و جامعه داشته باشد و بازتابی که در آینده از مصلحت انعکاس می‌شود و با توجه به نظریات مختلف اندیشمندان اسلامی و تفاسیر و برداشت‌های گوناگون از حوادث و روایات معیار مصلحت در امور دستخوش تغییراتی

گردیده و آرا مختلف صادر شده است. پرسشی که پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به آن می‌باشد این است که تشخیص مصلحت توسط حاکم حکومت اسلامی در چه قالبی صورت می‌پذیرد و جایگاه اراده مردم در فرآیند احراز آن چیست؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد این است که تشخیص مصلحت توسط حاکم حکومت اسلامی در قالب حکم حکومتی صورت می‌پذیرد و در فرآیند احراز آن اراده مردم نقش اصلی را ایفا می‌کند.

۲- روش تحقیق: توصیفی - تحلیلی.

بحث و نظر

۱- مفاهیم

در این قسمت ابتدا به تبیین مفاهیم مبنایی پژوهش پرداخته خواهد شد.

۱-۱- مصلحت

مصلحت عمومی یکی از مفاهیم بنیادین، فقه سیاست، حقوق و اخلاق است. در این قسمت به بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی مصلحت پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱- معنای لغوی

مصلحت از ریشه «صلح» در برابر «مفسده» است و مقصود همان معنایی که در مقابل فساد است می‌باشد. «الصلاح ضد الإفساد و هما مختصان فی اکثر الإستعمال بالأفعال و قبول فی القرآن تارةً بالفساد و تارةً بالسيئة» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۲: ۴۸۹/۱). مصلحت بر وزن منفعت که در آن ۳ احتمال موجود است: الف) اسم مکان است به معنای مکان صلاح؛ ب) مصدر میمی است به معنای صلاح دیدن و حسن داشتن؛ ج) معنای مصدری اصلاح که ضد فساد است (جوهری، ۱۴۰۷: ۳۸۴/۱). در یک جمع‌بندی کلی می‌توان معنای لغوی مصلحت را درستی و آنچه به درستی می‌انجامد دانست، در مقابل نابسامانی و آنچه به نابسامانی می‌انجامد. در مجموع از نظر لغوی، مصلحت مشتق از ماده صلح است «صَلَحَ و صَلَحَ يَصْلَحُ صَلاحاً (صلوحاً و صلاحیه)» در کتب لغت برای مصلحت معانی متعددی همچون صلاح منفعت، فایده، بهره، سود، خیر و نیکی برشمرده‌اند. غالب لغت‌شناسان «مصلحت» و «منفعته» را هم وزن و هم معنی

و معنوی اخروی و دنیایی است. فقها شیعه و سنی تعاریف گوناگونی را از مصلحت ارائه داده‌اند که درخور توجه است.

با وجود اختلاف نظر در تعاریف فقها، نقطه اشتراک در تعریف مصلحت این است که در معنای آن هم به جنبه‌ی دنیوی توجه شده و هم به جنبه‌ی «دینی و اخروی» و این نکته در کلام مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) نیز مشهود است و حتی آن حضرت بر تقدم مصالح دینی بر مصالح دنیوی تاکید می‌کردند (نجفی، ۱۴۲۰: ۳۲۴/۲۲). در تعریفی جدید از مصلحت به طور کلی می‌توان گفت که در تعریف مصلحت توجه به این نکات ضروری است: ۱) مصلحت وصف ذات یا عوارض افعال و اشیاء است از آن جهت که متعلق فعل انسان قرار می‌گیرند. ۲) اتصاف شیء و فعل به مصلحت مترتب بر درک آثار و نتایج اشیاء و افعال در تأمین نیازهای ضروری و یا تحسینی و یا استکمالی بشر نسبت به زندگی دنیوی و یا منافع اخروی و یا هر دو می‌باشد. بنابراین، اعتقاد و یا عدم اعتقاد به معاد و پاداش و جزای افعال اختیاری انسان در تعریف مصلحت دخالت تام دارد.

۲- فقه سیاسی

به طور کلی می‌توان از فقه سیاسی دو نوع تعریف ارائه کرد: یکی آنکه گفته شود: فقه سیاسی، کلیه‌ی مباحث سیاسی فقه است، مثل خطبه‌های نماز جمعه، دارالاسلام، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و دیات و دیگر مباحث و احکام فقهی که رنگ و بوی سیاسی دارد. این تعریف سنتی از فقه سیاسی است. اما تعریف امروزی فقه سیاسی عبارت است از تمامی پاسخهایی که فقه به سؤال‌های سیاسی عصر و زمان می‌دهد، مثلاً دیدگاه فقه در خصوص انتخابات، تفکیک قوا، مشروعیت و جایگاه دستگاه اجرایی و...، همه در محدوده‌ی فقه سیاسی است. حال اگر فقه سیاسی را به معنای دوم آنچنان که در این تحقیق نیز مدنظر است در نظر بگیریم، شامل نظام سیاسی، فلسفه‌ی سیاسی و اندیشه‌ی سیاسی می‌شود، یعنی همه‌ی این مفاهیم در تعریف فقه سیاسی گنجانده شده است. بنابراین فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی در اسلام می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی، مفاهیم سیاسی و حقوق بین الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد

دانسته‌اند. «مصلحت»، مصدر میمی به معنای اصلاح همانند «منفعت» به معنای انفع، یا اسم مصدر است که جمع آن «مصالح» است همان گونه که منفعت مفرد منافع است. «مصلحت» در مقابل «مفسده» بکار می‌رود برخی از لغت پژوهان «صلاح» را نقیض فساد و برخی ضد فساد معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳/۳۳۵).

۱-۱-۲- معنای اصطلاحی

گسترده‌ی کاربرد واژه مصلحت در علوم مختلف و محاورات مردم ارائه تعریفی جامع و مانع از مصلحت را دشوار ساخته است. برخی تعریف مصلحت را همان معنای ارتکازی معادل معنای واضح لغوی آن یعنی منفعت در مقابل مفسده دانسته‌اند. عده‌ای نیز کوشیده‌اند تا با تحدید معنای اصطلاحی مصلحت، تعریفی جامع و مانع از آن ارائه کنند. غزالی در المستصفی تأمین هدف شارع در حمایت از دین، جان، عقل نسل و مال را مصلحت و خلاف آن را مفسده می‌داند (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۴۶/۹). در قرآن کریم کلمه مصلحت به کار نرفته است ولی بعضی مشتقات این واژه استعمال شده است که این امر نشانگر اهمیت مصلحت و مصالح در قرآن و روایات می‌باشد. واژه صلاح در قرآن کریم گاهی در مقابل فساد و گاهی در مقابل سینه به کار رفته است. مانند آیه ۵۶ سوره اعراف: «ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها» و آیه ۱۰۲ سوره توبه: «و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیناً».

این معنا در التحقيق فی کلمات القرآن الکریم تفصیل داده شده و در آن آمده است: «قول حق این است؛ یگانه معنای اصلی که همه‌ی معانی دیگر به همین معنای اصلی باز می‌گردد در ماده صلاح عبارت است از چیزی که از فساد سالم بمانده و صلاح ضد فساد است و اعم از این است که در ذات و موضوع یا در عقیده و نظر یا در عمل باشد و بیشترین مورد استعمال کلمه صلاح در «عمل» است؛ همان طور که «صحت» اغلب در مورد اجسام به کار گرفته می‌شود». (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۵۷). جمیع فقها تعریف خاص و واحدی از مصلحت ارائه نداده‌اند لیکن مصادیق مصلحت را به گونه‌ای تبیین کرده‌اند که از مجموع آن‌ها می‌توان استنباط کرد که مصلحت عبارت است از سودها و منافع که ولو به گونه‌ای غیر مستقیم به جامعه باز می‌گردد. این منافع اعم از منافع مادی

مقننه، مجریه و قضائیه، متصدی وضع مقررات، تعیین ضوابطی برای اجرا و رفع اختلافات، ایجاد نظم و... می‌گردد و امور را به نحو صحیح و شایسته تمشیت می‌نماید. احکام عمومی و همین طور احکام خصوصی غیر شخصی که در حکم احکام عمومی است گاهی «حکم حکومتی» نامیده می‌شوند. در تقسیم دیگری حکم را به فتوایی، قضایی و حکومتی تقسیم می‌کنند. منظور از حکم قضایی حکمی است که قاضی از روی امارات و اصول موضوعی استنباط نموده و در مقام رفع خصومت انشا می‌کند؛ مثلاً با توجه به قاعده ی ید، حکم به مالکیت ذوالید می‌کند (مرادی و فروتن، ۱۳۸۹: ۶۷).

حکم فتوایی عبارت است از اخبار فقیه جامع الشرایط از دستور الهی که به موضوع کلی تعلق گرفته است، مانند فتوا به وجوب امر به معروف و نهی از منکر. حکم حکومتی هم حکمی است که بر اساس مصالح اجتماعی در حوزه ی ولایت ولی امر، به صورت مستقیم توسط خود ولی امر یا غیرمستقیم توسط قوای مقننه و قضائیه و مجریه برای اداره ی جامعه اسلامی و حل مشکلات مردم و تنظیم امور، وضع و جعل می‌شود و تابع شرایط زمان و مکان می‌باشد که از این قسم احیاناً تعبیر به حکم عمومی و اجتماعی و یا قوانین دولتی نیز می‌شود. به نظر می‌رسد اساس این تقسیم بندی در کلمات فقهای پیشین بوده است (عامری‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۸).

حکم حکومتی مجموعه فرمان‌هایی است که از سوی رهبر مشروع جامعه اسلامی برای اجرای احکام و قوانین شرعی و همچنین به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن صادر می‌شود. این احکام گستره وسیعی از موضوعات مانند تنظیم نهادهای اجتماعی، حفظ نظام اسلامی، اجرای احکام شرعی و حل اختلافات میان نهادهای حکومت در برمی‌گیرد. واژه حکم حکومتی بیشتر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ادبیات فقهی و سیاسی ایران رایج شد. «حکم حکومتی بر پایه مصلحت عمومی مردم و نظام اسلامی شکل می‌گیرد و ممکن است در جایی بحث اهم و مهم و تعارض بین آن دو و یا عسر و حرج و اضطراری در میان نباشد، اما وجود مصلحتی نسبت به نظام سبب گردد تا حکم حکومتی صادر شود. بنابراین می‌تواند در موضوعی حکم ثانوی نباشد، اما حکم حکومتی

(عمید زنجانی، ۱۴۰۱: ۳۷). امام خمینی (ره) نیز در تعریف فقه شیعه بیاناتی دارند که عبارتند از: «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه‌ی عملی تمامی فقه است و فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه‌ی عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی سیاسی و فرهنگی است.» (خمینی، ۱۳۷۱: ۲۸۹/۲۱).

فقه‌سیاسی بخشی از فقه است که به تکالیف زندگی سیاسی فرد مسلمان اختصاص دارد؛ و موضوعات مربوط به کشورداری و حکومت را مورد بحث قرار می‌دهد. اساساً فقه دانشی نص-مدار تلقی می‌شود که در شرایط خاص تاریخی در راستای فهم فرمان و حکم الهی از متون دینی درباره کنش‌ها و افعال انسانی شکل گرفته است. گزاره‌های فقه‌سیاسی بر این اساس، از سنخ گزاره‌های هنجاری است؛ و احکام آن یا وضعی و یا تکلیفی (احکام پنج‌گانه) است (ایزدهی، ۱۳۹۰: ۴۷).

۳- حکم حکومتی

از جمله مهمترین تقسیمات احکام که کمتر مطرح شده، تقسیم حکم به خصوصی و عمومی است. احکام خصوصی یا فردی احکامی است که به طور مستقیم وظایف یک یا چند فرد بخصوص را بیان می‌کند. به عبارت دیگر تکالیف اشخاص را در رابطه با حقوق خداوند یا حقوق افراد بخصوص بیان کرده است از قبیل احکام عبادات و معاملات و مانند آن. احکام عمومی احکامی است که درباره ی حقوق جامعه برای افراد جامعه وضع شده است مانند احکام مربوط به فرهنگ، بهداشت، اقتصاد، مالیات، جنگ و صلح، حمل و نقل، طرق و شوارع، پست و مخابرات و ارتباطات، انتظامات و... این قسم از احکام هم مانند سایر احکام وظایفی است که باید افراد جامعه عهده دار انجام آن باشند، لیکن نظر به اینکه شارع مقدس هم جعل این احکام را در چارچوب ضوابط مشخص و هم اجرای آن را به عهده ی حکومت و حاکم اسلامی هر عصر محول فرموده است و تک افراد نمی‌توانند عهده دار آن باشند از اینجا معلوم می‌شود که شارع مقدس نصب حاکم یا هیئت حاکمه ای را که متصدی این گونه از امور است ضروری دانسته است، طبعاً ضوابطی را هم که برای قانون گذاری در این باره لازم بوده، تعیین فرموده است. در این صورت حاکم با تعیین قوای

که باعث ایجاد سختی در زندگی می‌شود را از جمله دلایل صدور این احکام می‌دانند (مصباح زیدی، ۱۳۹۲: ۶۳-۶۴)

۴- تطور نظریه فقه سیاسی

شیعه فقه سیاسی مانند هر دانش دیگری دارای مفاهیم منحصر به خود و سیر تحول اندیشه خاص خود است. به عبارت دیگر، این شاخه علمی در خلأ شکل نگرفته است، بلکه در شرایط خاصی تأسیس و با تحولات سیاسی- اجتماعی شکل گرفته در بطن جوامع اسلامی، به شکل امروزی خود در آمده است (حقیقت، ۱۳۷۵: ۶۷). از آنجاکه فهم دقیق و عمیق هر دانشی منوط به شناخت نحوه شکل‌گیری، سیر تاریخی و تحولات بنیادی رخ داده در مفاهیم اساسی آن است، لذا ضرورت دارد برای فهم دانش فقه سیاسی نیز بسترهای شکل‌گیری، سیر تاریخی و قبض و بسط مفاهیم آن را در دوره‌های مختلف موردسنجش قرار داد. بر این اساس، با تحولات رخ داده در هر دوره از تاریخ سیاسی اجتماعی اسلام، مفاهیم سیاسی اجتماعی فقه نیز شاهد ورود عناصر جدید و بسط و گسترش از نظر کمی و کیفی بوده‌اند.

۴-۱- تطور نظریه فقه سیاسی از ابتدا تا زمان صفوی

فقه‌های شیعه از ابتدای عصر غیبت تا زمان به قدرت رسیدن شاهان صفوی در ایران (قرن دهم هجری)، هرچند رویکردی سلبی نسبت به نظام خلافت و سلطنت‌های سنی مذهب داشته و بنا به دلایل متعدد -هیچ‌گونه اقدامی برای تأسیس حکومت نکردند. لکن در ضمن مباحث فقهی خود، دلالت‌هایی ایجابی نسبت به برخی اختیارات فقه‌ای در حوزه عمومی، مانند قضاوت بین مردم، اجرای حدود و تعزیرات، جواز اقامه جمعه، جمع‌آوری وجوه شرعی، و برخی از امور حسبه ابراز داشته‌اند (نصیری و بهنام‌فر، ۱۴۰۱: ۵۲-۵۳). در ادوار بعدی فقه، این ادعا به صراحت مطرح گردید که نیابت فقیهان از امام معصوم (ع) منحصر به موارد مذکور نیست، بلکه نیابتی عام و فراگیر است و فقه‌های جامع شرایط در همه امور عمومی، نائب امام (ع) هستند و بر مردم ولایت دارند. به عنوان نمونه، محقق کرکی در رساله‌ای که در مورد حکم نماز جمعه در عصر غیبت نوشته است، با استناد به مقبوله عمر بن حنظله بر این باور است که مجتهدین جامع‌الشرایط، نائب امام زمان (عج) و منصوب از

صادر گردد. با این توضیح روشن می‌شود که یکی دانستن حکم حکومتی و حکم ثانوی (که فتوا به شمار می‌آید) اشتباه است. احکام و قوانینی که در دولت هست، گاه این قوانین مصداق احکام اولیه است، گاه مصداق احکام ثانویه است، و گاه مصداق هیچ‌کدام از اینها نیست و آن مواردی است که صرفاً مصلحت ایجاب می‌کند...» (بالوی و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۹-۵۰). می‌توان حکم حکومتی را این گونه تعریف نمود: به انشا و تنفیذ فقیه جامع الشرائط (ولی فقیه) که بر پایه مصلحت جامعه اسلامی و گسترش دینداری شکل می‌گیرد که بر همگان حتی مراجع، پیروی از آن واجب است، حکم حکومتی اطلاق می‌شود. بنابر آن چه گذشت دیگر نمی‌توان حکم حکومتی را تنها تطبیق احکام اولی و ثانوی فقه فردی دانست؛ زیرا حکم حکومتی، تطبیق اخبار حکم شرعی نیست؛ بلکه انشای حکم ولایی است. حکم حکومتی مستقیماً وظیفه پیاده کردن احکام اولی و ثانوی را ندارد تا همواره به دنبال عناوین اولی و ثانوی باشد؛ بلکه فراتر از این عناوین است. با نگاهی به اهداف اصل حاکمیت قانون نیز می‌توان به این نکته پی برد که برداشت از حاکمیت قانون، دربردارنده مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها، دلایل و توجیهاتی است که حکومت براساس آن، مفهوم حاکمیت قانون را در سطح جامعه اجرا و عملیاتی می‌کند. به عبارت دیگر، مجموعه اقداماتی از قبیل قانون‌گذاری، برقراری نظم و امنیت، تصمیمات اداری و حتی اعمال برخی محدودیت‌ها، همگی براساس همین برداشت صورت می‌پذیرد. استمداد از اصل مزبور در جهت ایجاد انتظام برای قدرت و تبعیت اصل اقتدار و اعمال زمامداران از قانون می‌باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۹: ۳۶/۱). بنابراین، ضروری است این اصطلاحات جدلی و البته کاربردی در هر دستگاه و نظام فکری و حقوقی کاملاً روشن و تبیین شوند. که این امر می‌تواند بیانگر نسبت و ارتباط حکم حکومتی و اصل حاکمیت قانون در جامعه باشد (نمازی‌فر، ۱۳۷۹: ۶۴-۴۵). حکم حکومتی از سوی حاکم به انگیزه حراست از مصالح شرعی مکلفان و حفظ نظام صادر می‌شود. برخی از پژوهشگران، جلوگیری از اختلال و ایجاد هرج و مرج در نظام، نفی مفاسد خطرآفرین برای جامعه، اداره بهتر جامعه اسلامی، برطرف ساختن تنگناهای فراروی حکومت و نفی احکام حرجی

نصوص دینی استنباط می‌کنند در فقه مشروطه هر چند حقوق سیاسی مردم در کنار اقتدار نهاد سلطنت و ولایت مجتهدان مورد توجه قرار گرفته است و با حقوق سیاسی مدرن که حق مستقل مردم در اعمال حاکمیت را به رسمیت می‌شناسد نسبتی ندارد و مداخله عموم مردم در سیاست امت را منوط به عدم تمکن و قبض ید فقها یا وابسته به اذن آنان می‌داند اما نگرشی واقع‌گرایانه در آن نهفته است که در غیاب حکومت آرمانی معصوم (ع) و با توجه به مقتضیات دوران مشروطه زمینه را برای حضور مردم در ساخت قدرت فراهم نموده و گرایش نخبه سالارانه مکنون در نظریه‌های سنتی را به نفع‌گونه‌ای خاص از مردم سالاری در هم شکسته و تصور سنتی نسبت به حکومت و مناسبات آن با مردم را تغییر داده است. فقه شیعه هر چند در دوران پیشا مشروطه بر ولایت سیاسی فقیهان یا ضرورت سلطنت شاهان عادل و لزوم تقویت آن تأکید داشت؛ لکن هیچ‌گاه زمینه تأسیس حکومت ولایی و بسطید فقیهان فراهم نشد و شاهان وقت به ویژه در اواخر سلطنت قاجار نیز به دلیل خودکامگی و استبدادورزی وضعیت جامعه ایران را به جایی رساندند که ناراضیتهای عوام و خواص به اوج خود رسید و نظام سلطنتی با بحرانهای جدی مواجه شد. برخی از فقههای شیعه پیش از این هر چند از باب ضرورت بر لزوم همکاری با سلاطین شیعه مقتدر و ذی شوکت تأکید می‌کردند، لکن شاهان قاجار نه چنان اقتدار و تدبیر لازم را برای اداره امور مسلمین و دفاع از آنان در برابر اجانب و کفار دارا بودند و نه آن چنان آمادگی برای ایفای مقاصد شریعت و ترویج مذهب داشتند. به طور کلی در طول قرن نوزدهم معارضه و ستیز میان علما و سلطنت مطلقه پیوسته شدیدتر می‌شد و برخلاف دوران صفویه به تدریج رشته‌های پیوند میان دین و دولت از هم می‌گسست (بروغنی و دیگران، ۱۴۰۱، ۸-۹) یکی از برجسته‌ترین فقیهانی که در نظریه پردازی خود در باب مشروطیت به این مسئله همت گماشت آخوند خراسانی بود ایشان هرچند حکومت را از امور حسبیه به شمار آورده و فقها را قدر متیقن کسانی می‌داند که مباشرت یا اذن آنان در امور حسبیه اعتبار دارد؛ لکن بر این نکته تأکید دارد که در صورت عدم تمکن آنان عدول مؤمنان چنین موقعیتی خواهند داشت. بر این مبنا، ایشان موضوعات عرفیه و امور حسبیه را در زمان

سوی او جهت تصدی همه اموری هستند که نیابت در آن مدخلیت دارد. محقق اردبیلی، دیگر فقیه عصر صفوی نیز قائل به ولایت عامه فقیه است و دلیل آن را اجماع و مقبوله عمر بن حنظله ذکر می‌کند. این دیدگاه در آثار شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و میرزای قمی نیز دیده می‌شود (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲: ۳۹۴). سید جعفر کشفی از فقیهان عصر قاجار نیز به لحاظ نظری حکومت را حق فقیهان می‌داند که در اثر معارضه سلاطین با آنان، از ایشان سلب شده است. مولی احمد نراقی نیز در کتاب عوائد الایام ده وظیفه را برای فقیهان ذکر کرده و نظم بخشیدن به امور دنیای مردم را یکی از این وظایف می‌داند (فرزانه‌پور و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۴-۱۵). صاحب‌جواهر نیز ولایت عامه فقیه را می‌پذیرد و معتقد است که اگر کسی درباره ولایت عامه فقیه وسوسه کند، گویا طعم فقه را نچشیده است (نجفی، ۱۴۲۰: ۳۹۷/۲۱).

۴-۲- تطور نظریه فقه سیاسی از دوره مشروطه به بعد

در دوران پیشا مشروطه فقه سیاسی شیعه بر ولایت شرعی مجتهدان تأکید داشت و از باب ضرورت نیز اقتدار پادشاهان عادل و ذی‌شوکت را نیز توجیه شرعی می‌نمود. در سیاستنامه‌ها و شریعت‌نامه‌هایی که در دوره صفویه و قاجاریه از سوی حکیمان، سیاستمداران و فقیهان نوشته شده است، هم اقتدار سلطان و ضرورت نهاد سلطنت توجیه شرعی شده و هم اقتدار و ولایت شرعی مجتهدان مستند به متون دینی و آموزه‌های اسلامی است، بنابراین در هیچ یک از نظریات فقههای شیعه در دوره سلطنت اسلامی، بحث از حقوق سیاسی مردم مطرح نبوده و این مقوله از مفاهیم مدرنی است که به دنبال تحولات مشروطه خواهی در فقه سیاسی شیعه مطرح شده است فقه سیاسی دوره مشروطه را در واقع دوران بازسازی معرفتی سنت فکری شیعی در مواجهه با مسائل و مقتضیات دوران مدرن از جمله حقوق سیاسی می‌توان به شمار آورد. مرحله دوم در سیر تحول و پویایی فقه سیاسی شیعه مرحله بازسازی معرفتی است. با وقوع جنبش مشروطیت در ایران فقه سیاسی شیعه وارد مرحله جدیدی گردید. در این دوره برخی فقیهان نواندیش در همان چارچوب روشی اجتهاد سنتی و البته از منظری جدید، به مسئله حکومت و جایگاه مردم نگرسته و برای نخستین بار بر مسأله حقوق و آزادی‌های سیاسی تأکید نموده و آن را از

غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض می‌داند و مصداق آن را مجلس شورا دانسته است. وی همچنین در نامه‌ای به علمای بلاد درباره انتخابات مجلس (رجب ۱۳۲۹ ق) مردم را بالاصاله و بالاستحقاق مالک و زمامدار امور مملکت می‌داند و انتخاب نمایندگان از سوی ایشان را نوعی تفویض اختیار به آنان و حاکمیت مطلقه دادن در مدت مقرر بر همه امور مملکت تلقی می‌کند (عمادی، ۱۴۰۱: ۱۳۰-۱۳۱). با چنین استدلالی بود که آخوند خراسانی و مازندرانی در تلگرافی به محمدعلی شاه حق حکومت در عصر غیبت را متعلق به جمهور مردم دانسته این نظریه را ضروری مذهب قلمداد کردند. محقق نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ ق) نیز در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله ضمن توجیه شرعی نظام سیاسی مشروطه تلاش کرده است با نفی مشروعیت نظام سلطنت مطلقه و رد استدلالهایی که در دفاع از آن مطرح شده بود، برای برخی از حقوق سیاسی مردم مانند مشارکت در حکومت، آزادی‌های سیاسی آنان و برابری آنها در مقابل قانون و محاکم دلائل و مستندات فقهی فراهم نماید ایشان مشارکت سیاسی مردم را با استناد به نصوص «شورا» و ادله «امر به معروف و نهی از منکر» و ادله «حسبه» اثبات می‌کند. وی همچنین حق نظارت بر چگونگی هزینه مالیاتها توسط دولت را از دیگر وجوه شرعی برای مداخله مردم در امر حکومت دانسته است (سهرابی، ۱۴۰۱: ۱۲۹-۱۳۱).

آیت‌الله وحید بهبهانی به توأمانی ریاست دینی و سلطنت دنیایی امام باور دارد و نیاز به حکومت و قوانین مدنی را برای تدبیر جامعه سیاسی، مختص به زمان و مکان خاصی نمی‌داند. به باور وی، در عمل به قوانین و حقوق سیاسی اسلام، هیچ‌گونه تفاوتی بین زمان حضور و غیبت امام معصوم نیست و غیبت معصوم نه تنها به معنای تعطیل احکام حکومتی اسلام نیست، بلکه خلأ حضور معصوم با معرفی فقهای جامع‌الشرایط به عنوان نایبان عام امام (عج الله) جبران شده است. بهبهانی با استناد به قاعده لطف، ضرورت حکومت و تعیین حاکم را برای حفظ مردم از فساد و هلاکت و نابودی امری لازم و واجب می‌داند و در مورد بیعت (در اصطلاح عرف سیاسی همان انتخاب و گزینش حاکم از سوی مردم) معتقد است که از نگاه شیعه، در مشروعیت بخشیدن به حکومت اصالت ندارد. از نگاه بهبهانی، انواع حکومت در دو نوع کلی حکومت عدل و حکومت جور

منحصر می‌شود. توصیف حکومت عدل در عصر حضور در وجود شخص پیامبر و امام یا کسانی است که از طرف ایشان در سرپرستی امور مردم مأذون و مجاز هستند، تعیین می‌یابد و در عصر غیبت، در حکومت فقیه عادل جامع‌الشرایط. در مقابل، حکومت جور، حکومتی است که فاقد ویژگی نصب الهی و اذن معصوم یا اذن فقیه باشد. بنابراین، وحید بهبهانی قائل به ولایت مطلقه است (شبان‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۴۲-۱۴۳). دو جریان عمده فقهی عصر مشروطه امتداد جریان‌های فقهی دوره قاجار است. جریان فقهی اول، معطوف به ولایت سیاسی فقیهان که در آثار ملا احمد نراقی و شیخ محمدحسن صاحب جواهر یافت می‌شود (مکتب صاحب جواهر) و جریان دوم که در تحقیقات فقهی شیخ مرتضی انصاری ریشه دوانیده و به مکتب شیخ انصاری شهرت دارد و مبنای مشروطه بر پایه آن بنا شد. صاحب جواهر به تعامل دین و سیاست و نفی سکولاریته اعتقاد دارد. وی دین و سیاست را وصف و موصوف یکدیگر می‌داند و بر این نکته تأکید می‌گذارد که از مسیر دنیا و زندگی سعادت‌مندان دنیوی است که راه سعادت اخروی هموار می‌شود. وی معتقد است که دین برای سعادت دنیا و آخرت بشر آمده است. در اندیشه صاحب جواهر، علم فقه بستر سیاست و حکومت تلقی می‌شود. مجتهدان باید در محدوده فقه به مدد ادله اربعه در فرایند اجتهاد فهم صحیحی از تعالیم سیاسی اسلام عرضه کنند (علوی، ۱۴۰۰: ۱۹۰-۱۹۱).

مشروطه خواهان، آزادی دوران مشروطه را در مقابل عبودیت و بندگی خداوند می‌دانستند، اما مشروطه‌خواهان منظورشان از آزادی، رهایی از استبداد و اسارت اداره امور مردمان هر جامعه بود. مشروعه خواهان مساوات دوران مشروطه را نیز ناپسند می‌دانستند و عقیده داشتند که شرع بر نفی برابری مسلمان و غیرمسلمان تأکید می‌کند، اما منظور مشروطه‌خواهان از برابری، برابری در قانون و حق مشارکت در امور نوعی بود که بر اساس آن، همگان در برابر قانون، متساوی الحقوق شمرده می‌شدند. بر همین اساس، شیخ فضل‌الله نوری از آن به «ضالالت نامه» یاد می‌کند. وی همچنین آزادی قلم و مطبوعات را نیز از موارد این ضالالت نامه می‌داند. تبریزی مالیات را نیز از مصادیق ظلم می‌شمارد و آن را حرام اعلام می‌کند. به نظر محقق نائینی، مالیات و امور مالیه از «قوای نوعیه» است که نسبت همه آحاد

حکمرانی نیست بلکه منظور این است که مسأله حقوق و آزادیهای سیاسی مردم در چنین نظریاتی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. البته در دوران جدید نیز هرچند نظریه‌هایی مطرح می‌باشد که به اقتدارگرایی تمایل دارند (سیدباقری، ۱۴۰۰: ۲۶۱-۲۶۲). لکن بسیاری از فقهای نواندیش حق حاکمیت سیاسی را اصالتاً و استقلالاً متعلق به مردم دانسته و برای آنان در چارچوب قوانین شریعت و اوصافی که برای حاکم بیان شده، حق انتخاب قائل شده‌اند و به دنبال آن سایر حقوق سیاسی مانند حق برخورداری از آزادیهای سیاسی و برابری سیاسی را برای عموم مردم به رسمیت می‌شناسند.

۵- اراده مردم در قامت شناسایی نهاد عرف

نهاد عرف در معنای عام آن به رویه و عادت میان مردم اطلاق می‌گردد. تا پیش از فقهای متأخر، نهاد عرف در قامت یک معیار فرعی و در راستای احراز عناوین و مصادیق شرعی کاربرد داشت. اما رویکرد فقهای متأخر به نهاد عرف متفاوت از گذشته بود. نهاد عرف در چهارچوب نظرات فقهای متأخر نه فقط در احکام فقهی بلکه در فضای اصول فقه و به طور خاص در مباحث راجع به تعارض اصول مطرح شد. دلیل این امر نیز به ظهور نیازهای جدید در بطن روابط مردم و عدم انطباق آن‌ها با اصول سنتی فقهی می‌باشد. به تعبیری، اصول سنتی ظرفیت لازم برای تضمین نیازهای جدید را در مواردی نداشتند (عبّاجی و دیگران، ۱۴۰۳: ۹۶-۹۷). در اینجا بود که نهاد «مصلحت» بیش از پیش در فرآیند احراز احکام فقهی اهمیت پیدا کرد. شناسایی نهاد عرف در فضای اصول فقه و ابزارهای احراز احکام، در واقع نشان از توجه ویژه به اراده مردم دارد. تبیین دقیق نقش عرف در فضای اصول فقه و فرآیند احراز حکم، در پرتو رویکرد امام خمینی (ره) و شاگردان ایشان صورت پذیرفت که در ادامه به این مسئله پرداخته خواهد شد.

۶- نقش اراده مردم در قامت عرف در فرآیند احراز احکام (اصول فقه)

در میان اصولیین متأخر، رویکرد مرحوم امام خمینی (ره) نقطه عطفی مهم محسوب می‌شد. در پرتو دیدگاه‌های ایشان، فقه سیاسی رنگ و بوی دیگری در قالب نظریه ولایت فقیه گرفته بود. در چهارچوب این نظریه، «ولی فقیه» حاکم حکومت

ملت به آن‌ها یکسان است (بروغنی و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۱-۱۲). به طور کلی تأمل در فقه سیاسی مشروطه و مقایسه آن با دوران قبل از آن نوآوری و پویایی فقه شیعه در باب مناسبات مردم و حکومت و تأکید بر حقوق سیاسی مردم را به خوبی نشان می‌دهد. چنین نگرشی اگر چه اقتدار نهاد سلطنت و ولایت عامه مجتهدان را همچنان مورد نظر داشت ولی به اعتبار عناصر و مفردات آن گامی مثبت در تحول سنت فقهی محسوب می‌شد و با وارد کردن برخی مفاهیم نوین به فقه شیعه توجه فقها و عالمان دینی را به ابعاد مردم گرایانه سنت اسلامی معطوف ساخت ضرورت مشارکت مردم در سیاست و حکومت حق مراقبت و نظارت برخورداری آنان از موهبت آزادی و برابری، ضرورت شورایی بودن نظام و لزوم محدود نمودن اختیارات سلطنت با وضع قانون، برای نخستین بار در فقه شیعه مطرح گردید. ثمرات چنین نگرشی به رابطه مردم و حکومت را در دهه‌های بعد و در اندیشه‌های مردم گرایانه فقهای نواندیش شیعه می‌توان ملاحظه نمود.

۴-۳- تطور فقه سیاسی در دوره پس از انقلاب اسلامی

مهم‌ترین تحول در فقه سیاسی شیعه مربوط به نظریات جدیدی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس نظام جمهوری اسلامی مطرح گردید در این نظریات با نفی مشروعیت نظام سلطنت به طور گسترده و بی‌سابقه بر حقوق و آزادی‌های سیاسی مردم تأکید شده است. حق حاکمیت و تعیین سرنوشت حق برخورداری از آزادیهای سیاسی و برابری‌های سیاسی برخی از مهمترین حقوق سیاسی بنیادین است که در فقه معاصر شیعه مورد پذیرش قرار گرفته است. ویژگی نظریات جدید این است حق حاکمیت و اراده عمومی افراد جامعه را یکی از ارکان مشروعیت نظام سیاسی قرار می‌دهد و حتی برخی از این نظریه‌ها از ولایت سیاسی مجتهدان نیز گذر کرده و مشروعیت حکومت را ناشی از انتخاب و رضایت عامه مردم دانسته‌اند. تحولات فوق به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فقه سیاسی شیعه تحت تأثیر مقتضیات زمان و مکان و با تغییر موضوعات و مصادیق از اقتدارگرایی که وجه غالب نظریه‌های سیاسی قدیم بوده است، به مردم گرایی و توجه به حقوق سیاسی مردم متحول شده است. منظور از اقتدارگرایی در اینجا واژه‌ای مرادف با استبدادورزی و تحکم در

اسلامی، و اختیارات وی همان اختیارات نبی مکرم اسلام محسوب می‌شود. این رویکرد به جایگاه «ولی فقیه»، از نظر مبنای و اصولی نیاز به متغیر و فضایی مناسب جهت طرح، پایه‌گذاری و توجیه نحوه اقدام وی می‌باشد. اولین متغیری که در این فضا باید مورد توجه قرار می‌گرفت، توجه به منافع عمومی و مصالح سیاسی بود. مقدمه لازم در ارتباط با این متغیر نیز مناسبات میان اعضای جامعه و مردم می‌باشد. از همین روی، متغیر عرف در فضای تعارض ادله از سوی مرحوم حضرت امام مطرح گردید. از نظر مرحوم امام (ره) همان‌طور که در سایر عناوین وارده شده در روایات و ادله، مرجع تشخیص عرف است، در اینجا هم باید سراغ عرف برویم و از عرف بپرسیم که در کجا تعارض را بین‌الخبرین محقق می‌داند و در کجا محقق نمی‌داند (خمینی، ۱۳۷۵: ۳۲۷/۱-۳۵).

نکته جالب این است که تا پیش از ایشان، اساساً رویکرد فقه اسلامی در سایه این اصل تحلیل می‌شد که خداوند ولی مطلق همه انسان‌ها است و عاملی دیگری در این تحلیل دخیل نمی‌باشد؛ در نتیجه توجه به عرف یک امر فرعی محسوب می‌شد. این جنبه فرعی نیز در حوزه روابط میان مردم و حوزه روابط خصوصی مانند قراردادهای مطرح بود؛ حالی که این رویکرد مرحوم امام جایگاه بسیار ویژه‌ای برای عرف و اراده مردم ایجاد کرد. معنای این رویکرد این است که اراده مردم نه فقط در حوزه روابط خصوصی بلکه در فضای حقوق عمومی، فقه سیاسی، و حتی تعارض اصول (یعنی در مرحله استنباط احکام) هم دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد.

این رویکرد توسط شاگرد ایشان مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی به اوج خود رسید. مرحوم آیت الله فاضل، این رویکرد مرحوم امام را توسعه داده و تفسیر موسع نمودند. رویکرد مرحوم حضرت در باب توجه به متغیر عرف از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است چرا که از منظر ایشان عرف بین مقام تقنین و مقام غیر تقنین فرق می‌گذارد. همین مسئله یکی از ضرورت‌های مدیریت سیاسی جامعه محسوب می‌شود. زیرا در این چهارچوب در نظر عرف، اگر قانونگذار عامی را بگویند و بعد خاص و مخصصی برای آن بیاورد، بین اینها تعارض نیست. اما اگر کسی که شأن تقنین ندارد، مانند مؤلف و متکلم یک جای

کتابش عامی آورد و جای دیگر کتابش خاصی را، عرف بین این دو سازگاری نمی‌بیند و قائل به تعارض است. حکم عرف در مورد مقنن می‌گوید بر این است که قانونگذار ابتدا یک قانون کلی را ذکر می‌کند و بعد مخصصاتی برایش می‌آورد. برای عرف تفاوتی در اینکه قانونگذار خدای تبارک و تعالی باشد یا قانونگذارهای عرفی باشند، وجود ندارد. لذا مرحوم امام می‌فرمایند وقتی بخواهیم برای تعارض تعبیری ذکر کنیم باید بگوئیم **تنافی الدلیلین فی مقام التقنین و التشریع**، بدین معنا که اگر عرف در مقام تقنین و تشریع نتوانست بین دو دلیل جمع کند، تعارض است و اگر عرف در مقام تقنین و تشریع گفت بین این دو دلیل تنافی وجود ندارد، یکی عام است و دیگری خاص، اینجا تعارضی وجود ندارد. (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۸۹/۱۶).

امام (رضوان الله علیه) مسلک و مبنای مهمی به نام بحث خطابات قانونیه دارند که این مبنا هم، مبنایی در کنار او است. هر چند تقریباً می‌شود گفت هر دو مبنا از یک ریشه است. ریشه این است که می‌فرمایند خطاب در مقام تقنین با خطاب در غیر مقام تقنین فرق می‌کند. این امر دقیقاً در باب تفسیر قانون اهمیت پیدا می‌کند. امام معتقدند در خطابات قانونیه اصلاً مقنن افراد و خصوصیات افراد را من قبیل القدره و العجز، من قبیل العلم و الجهل در نظر نمی‌گیرد. بلکه قانونی را در شریعت ذکر می‌کند و مثلاً بحث قدرت چیزهایی است که بعداً باید مطرح شود. اینجا هم می‌فرمایند در محیط قانونگذاری دلیل یک شکل دیگری پیدا می‌کند. کلام متکلم شکل دیگری پیدا می‌کند. کلام قانونگذار با کلامی که غیر قانونگذار بگوید فرق پیدا می‌کند (خمینی، ۱۳۷۵: ۱۵۳/۱).

مرحوم فاضل، در مسأله تأثر عرف روی معنای تعارض و در ورود یا عدم مسأله در موضوع تعارض، تا حد زیادی پیرو مرحوم امام (ره) هستند. علاوه بر این ایشان قائل به دو نوع تعارض یعنی تعارض حقیقی و تعارض عرضی هستند. این تفکیک در فضای تشخیص ضروریات سیاسی و مدیریت سیاسی جامعه نیز دارای اهمیت فراوانی می‌باشد. برای مثال در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مقام ولی فقیه و رئیس‌جمهور وجود دارد. حال در باب حل تعارض اختیارات و وظایف این دو مقام

با توسل به تعارض عرضی، اساساً تعارضی که قابل حل نباشد، میان جایگاه، حدود اختیارات و... این دو مقام ایجاد نمی‌شود. (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۹۰/۱۶).

نکته دیگری که در کلام مرحوم امام خمینی (ره) و مرحوم آیت الله فاضل وجود دارد توجه به عدم وجود تعارض عرفی بین عام و خاص در محیط تقنین است. جعل قانون یک وضع خاصی دارد. در مقام جعل قانون، برنامه این است که اول، یک قانونی را به صورت عموم وضع می‌کنند، به صورت عموم جعل می‌کنند، بعد مواردی را به صورت تبصره و امثال تبصره از این قانون مستثنی می‌کنند، به دلیل دیگر و با فاصله. لذا که یک مرتبه چند تبصره به یک قانون خورد این تبصره‌ها همین است که در اصطلاح فقهی و اصولی از آن تعبیر به مخصص می‌شود. در مقام جعل قانون و در محیط تقنین، عقلاً نمی‌گویند: این تبصره با آن قانون، مخالف است. این تبصره یک مورد را از قانون بیرون آورده است. این تبصره دو مورد را از قانون اخراج کرده است. همین رویکرد عملاً تعارضات فضای فقه سیاسی با مقررات حقوق عمومی و تعارضات متصور در فضای حقوق عمومی را رفع می‌نماید. آخرین نکته‌ای که در رویکرد این دو متفکر وجود دارد، توجه به تفکیک قوانین بشری و الهی می‌باشد. در قوانین بشری چه بسا در موقع جعل قانون، به موارد و تبصره‌ها توجه ندارند، بعد از توجه، مرتب تبصره‌ها یکی پس از دیگری تحقق پیدا می‌کند. اما در قانون الهی از همان اول، مسأله روشن است (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۹۷/۱۶). همین موضوع، شکل‌گیری به مرور زمان و نیز وجود تعارضات زمانی، مکانی و نیز نارسایی‌های قوانین بشری به واسطه عدم امکان در نظر گرفتن جنبه‌های آتی روابط بشری را توجیه می‌نماید.

نتیجه‌گیری

حدود اختیارات حاکم حکومت اسلامی در رویکرد امام خمینی (ره) در چارچوب ولایت فقیه، همان حدود اختیارات امام معصوم (ع) می‌باشد. وقتی سخن از حدود اختیارات به میان می‌آید، آن‌چه در ابتدای امر به ذهن متبادر می‌گردد، اقدام فراقانونی و خلاف اراده سیاسی مردم می‌باشد. اما در این‌جا باید چند نکته مهم را مدنظر قرار داد؛ اول این‌که مفهوم قانون در گذشته با مفهوم مزبور در زمان حال متفاوت می‌باشد. در گذشته، مفهوم

قوانین حکومت اسلامی احکام شرعی و فرامین سلاطین بوده است. در آن زمان مفهوم دموکراسی و نقش‌آفرینی مردم در فرآیند حکومت به شکل امروزی مطرح نبوده است. اما در حال حاضر مقصود از قانون، مصوبات قوه مقننه می‌باشد که از طریق نمایندگان مردم و به تعبیری با اراده سیاسی مردم تصویب می‌شوند. در نتیجه، وقتی سخن از تشخیص مصلحت از سوی حاکم حکومت اسلامی به میان می‌آید، مصلحت مزبور ممکن است در راستای قوانین موجود و یا برخلاف آن‌ها باشد. به تعبیری، معیار اصلی در فضای احراز مصلحت، نیازهای جامعه می‌باشد. نیازهای جوامع در سیر زمان و با ایجاد تحولات و متغیرهای جدید در فضای روابط مردم، تغییر می‌کنند. در نتیجه، مفهوم مصلحت از حیث محتوای آن، نه یک امر ثابت، بلکه یک امر متغیر می‌باشد. در فرآیند احراز مصلحت، گاهی اوقات مصلحت موجود در تعارض با قوانین و یا اراده مردم قرار دارد؛ اما این وضعیت همیشگی نیست. در بسیاری از موارد، مصلحت موجود در تعارض با اصول، قواعد و احکام قرار دارد و در این میان نیز اراده مردم در راستای مصلحت و بر خلاف قوانین، اصول، قواعد و احکام موجود قرار دارد. در این موارد، حاکم حکومت اسلامی با احراز مصلحت در راستای اراده مردم، می‌تواند به اراده مزبور (علی‌رغم خلاف اصول، قواعد و قوانین موجود بودن) مشروعیت بخشد. به همین جهت در نامه امام خمینی (ره) به مقام معظم رهبری (در زمان ریاست جمهوری ایشان) مورخ ۱۶ دی ۱۳۶۶ تأکید گردیده است که: «حکومت ... یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است.» نکته دوم که باید در این‌جا مدنظر قرار داد این است که امام خمینی (ره) پیش‌تر، اراده مردم را در قالب عرف وارد فرآیند احراز احکام فقهی (اصول فقه) نموده‌اند. تشخیص مصلحت نیز در قالب حکم حکومتی از سوی حاکم حکومت اسلامی صورت می‌گیرد و ذاتاً یک فتوا (البته فتوای ولی فقیه) محسوب می‌گردد. در نتیجه، اراده مردم در واقع یکی از متغیرهای مهمی می‌باشد که گاهی در راستای مصلحت و گاهی برخلاف مصلحت جامعه اسلامی قرار می‌گیرد و این وظیفه حاکم حکومت اسلامی می‌باشد که وضعیت متغیر مزبور را نسبت به مصلحت جامعه در هر مورد احراز نماید.

- ملاحظات اخلاقی:** در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، صداقت و و امانتداری رعایت شده است.
- تعارض منافع:** در این مقاله هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.
- سهم نویسندگان:** نگارش مقاله مشترکاً توسط نویسندگان صورت گرفته است.
- تشکر و قدردانی:** از کلیه کسانی که در معرفی منابع و تهیه این مقاله ما را یاری رساندند، تشکر و قدردانی می‌نماییم.
- تأمین اعتبار پژوهش:** این پژوهش فاقد تأمین کننده مالی بوده است.
- منابع و مأخذ**
- ابن منظور، محمد (۱۴۱۴). *لسان العرب*. قم: نشر ادب حوزه.
 - ایزدهی، سید سجاد (۱۳۹۰). *فقه سیاسی امام خمینی (س)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
 - بالوی، مهدی؛ بیات کمیتکی، مهناز و زارع مهذبیه، مرجان (۱۳۹۹). «حکم حکومتی و مصلحت عمومی». *پژوهش‌های نوین حقوق اداری*، ۲(۲).
 - بروغنی، نازنین زهرا؛ درخشه، جلال و احمدی طباطبایی، محمدرضا (۱۴۰۱). «تفسیر مفهوم مصلحت عمومی در بستر اندیشه موافقان مشروطیت با تأکید بر آرای شیخ اسماعیل محلاتی غروی». *پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۵۳.
 - جوهری، أبو نصر (۱۴۰۷). *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*. بیروت: دارالعلم للملایین.
 - حقیقت، صادق (۱۳۷۵). «نگاهی به فلسفه سیاسی در اسلام». *فصلنامه حکومت اسلامی*، ۲.
 - خمینی، روح‌الله (۱۳۷۱). *صحیفه نور*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 - خمینی، روح‌الله (۱۳۷۵). *التعادل و الترجیح*. چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر تراث الإمام الخمینی(ره).
 - راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۲). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
 - سهرابی، مه‌سیما (۱۴۰۱). «گفتمان اسلام سیاسی فقه‌ای شیعی در ایران: گسست نه‌ادی یا عقلانیتی؟ (از صفویه تا انقلاب اسلامی)». *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۷۰.
 - سیدباقری، سیدکاظم (۱۴۰۰). «نظام‌سازی در فقه سیاسی شیعه: رویکردها و توانمندی‌ها». *پژوهش‌های سیاست اسلامی*، ۱۹.
 - شبان‌نیا، قاسم (۱۴۰۱). «تحلیل ظرفیت فقه سیاسی شیعه در اولویت‌بندی قواعد فقهیه». *سیاست متعالیه*، ۳۴.
 - طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه‌الأعلمی للمطبوعات.
 - عامری‌نیا، محمدباقر (۱۳۹۲). «نگاهی به حکم حکومتی و جایگاه آن در فقه سیاسی». *دوفصلنامه حقوق اساسی*، ۲۰.
 - عباچی، مهدیه؛ دلاور، غلامحسین و رزمی، محسن (۱۴۰۳). «بررسی تعارض ادله از دیدگاه مشاهیر فقه‌ای متأخر». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای فقه*، ۱۶.
 - علوی، علی‌اصغر (۱۴۰۰). «واکاوی مصلحت در فقه سیاسی شیعه». *سیاست متعالیه*، ۳۳.
 - عمادی، عباس (۱۴۰۱). «پویایی و تحول در فقه سیاسی شیعه از منظر حقوق سیاسی». *سیاست متعالیه*، ۳۷.
 - عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۰۱). *فقه سیاسی*. تهران: سمت.

- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۷-۱۳۸۰). سیری کامل در اصول فقه: دوره کامل درس خارج اصول آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی. تهیه و تنظیم: روزنامه فیضیه و محمد دادستان، قم: انتشارات فیضیه.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۹). تفصیل الشریعه. جلد اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
- فرزانه پور، حسین؛ قادری، هاشم و حکیمی گیلانی، احمد (۱۴۰۰). «جایگاه امر سیاسی در ادوار فقه سیاسی شیعه». پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، ۱۱(۱).
- کاشف‌الغطاء، جعفر (۱۴۲۲). کشف الغطاء. قم: بوستان کتاب.
- مرادی، علی اصغر و فروتن، اباصلت (۱۳۸۹). واژه‌نامه فقه سیاسی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). بحثی کوتاه و ساده پیرامون حکومت اسلامی و ولایت فقیه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۲۰). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نصیری، حامد و بهنام‌فر، محمدحسن (۱۴۰۱). «تدوین فقه سیاسی و هویت‌طلبی شیعه». دانشنامه علوم سیاسی، ۳(۹).
- نمازی‌فر، حسین (۱۳۷۹). «احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی». مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶۸.